



جلسه: ۷۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع دوم: زمین ها

بحث حاضر در مورد منبع مالی بودن زمین ها برای حکومت اسلامی است. البته زمین ها دارای اقسام متعددی است و در جلسات پیشین به تعدادی از آنها اشاره شده و مورد بررسی قرار گرفتند.

مورد چهارم: اراضی لاربّ لها

مورد چهارم از زمین هایی که در کلمات برخی از فقها به عنوان انفال ذکر شده، اراضی لاربّ لها است. البته این مورد در کلمات اکثر فقها مطرح نشده است و صرفاً برخی از فقها از جمله سید ابوالحسن اصفهانی در وسیلة النجاة، امام خمینی در تحریر الوسيلة و برخی از معاصرین^۱ به آن اشاره کرده اند.

معنای تعبیر «لاربّ لها»

معنای تعبیر «لاربّ لها» محل بحث است و در مورد آن دو احتمال قابل اشاره است:

احتمال اول: مالک نداشتن

احتمال دوم: رها کردن زمین و عدم رسیدگی به آن

بر اساس احتمال دوم، حتی اگر زمینی دارای مالک باشد، اما آن را رها کرده و بر روی آن کار نکنند، آن زمین جزو انفال بوده و در اختیار حکومت اسلامی قرار خواهد گرفت.

أدله

در مورد اینکه اراضی لاربّ لها، جزو انفال باشد، أدله ای قابل طرح است:

دلیل اول: آیه ۱ سوره انفال

در صورتی که تعبیر «لاربّ لها» به معنای عدم وجود مالک باشد، آیه شریفه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۲ قابل استدلال خواهد بود؛ چون هر چیزی که مالک خصوصی نداشته باشد، جزو انفال محسوب می شود. در مورد انفال نیز در روایات مطرح شده است که متعلق به معصومین علیهم السلام است. در نتیجه عموم آیه شامل زمین های بدون مالک می شود و در این جهت موات یا محیة بودن، تعلق به مسلمانان یا کفار و یا محل واقع شدن زمین ها تفاوتی ندارد و در همه موارد، جزو منابع مالی حکومت اسلامی بوده و در اختیار آن قرار داده می شود.

۱. مرحوم آقای منتظری در دراسات اشاره کرده اند.

۲. سوره انفال ۱.



همان طور که در مباحث پیشین روشن گردید، روشن نیست که انفال هر چیزی را که مالک خاص نداشته باشد شامل شود بلکه ممکن است که اصطلاح خاصی باشد که باید مقصود از آن روشن گردد. در نتیجه ممکن است اراضی لارب لها جزو انفال نباشد بلکه از موارد مباحات اصلیه و مشترکات قرار گیرد.

دلیل دوم: روایت اسحاق بن عمار

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ هِيَ الْقُرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَانْجَلَى أَهْلُهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ^۱

این روایت در مباحث پیشین مطرح شده و سند آن مورد بررسی قرار گرفته است. نتیجه بحث این است که سند آن با اشکالی مواجه نیست و نهایتاً موثق است؛ چون اگر راوی این روایت، اسحاق بن عمار کوفی باشد، فطحی است ولی اسحاق بن عمار صیرفی شیعه است. علاوه بر اینکه احتمال دیگر این است که اساساً دو راوی با عنوان اسحاق بن عمار وجود نداشته باشد و شیخ طوسی دچار اشتباه شده است که اسحاق بن عمار را فطحی دانسته است. در هر صورت، حتی اگر دو راوی با نام اسحاق بن عمار وجود داشته باشد، هر دو ثقة هستند و نهایت امر این است که روایت به جهت فطحی بودن راوی آن، موثق است.^۲

البته نکته مهم این است که این روایت در کتاب تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده است که این کتاب در دسترس ما قرار ندارد و نسخه ای که از آن در حال حاضر موجود است، قطعاً تفسیر علی بن ابراهیم نیست، بلکه کتابی است که توسط شخصی که خود او و همچنین نحوه دست یابی او به این روایات مشخص نیست، جمع آوری شده است. بنابراین نمی توان به این روایت تمسک کرد. البته برخی از فقها از جمله مرحوم آقای خویی، کتاب تفسیر علی بن ابراهیم را معتبر می دانند و حتی در نظر ایشان، راویان موجود در این کتاب نیز ثقة محسوب می شود. اما به نظر ما هر دو مطلب با اشکال مواجه است و ثابت نیست.

در این روایت به صراحت و با استفاده از ادات عموم بیان شده است که همه اراضی لارب لها، جزو انفال هستند. عموم این تعبیر همه زمین ها را شامل می شود؛ حتی اگر در جایی واقع شده باشند که خارج از حیطه حکومت اسلامی باشد؛ در این موارد نیز زمین های لارب لها، جزو انفال هستند؛ هر چند حاکم اسلامی دسترسی نداشته و امکان استفاده از آنها را نداشته باشد.

بنابراین دلالت روایت اسحاق بن عمار نسبت به اصل تعلق زمین های لارب لها به حکومت اسلامی روشن و واضح است. اما مشکل این است که معنای تعبیر «لارب لها» روشن نیست و شبهه مفهومی وجود دارد. البته زمین هایی که مالک نداشته باشند، قدرمتیقن این تعبیر هستند و مسلماً شامل آنها می شود. اما استدلال به این روایت نسبت به زمین هایی که دارای مالک است، ولی مالک زمین آن را رها کرده باشد، با اشکال مواجه است.

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۳۲.

۲. الا اینکه همانند صاحب مدارک و شهید ثانی ادعا شود که اساساً خبر موثق حجت نیست.



دلیل سوم: روایت ابوبصیر

و [محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَنَا الْأَنْفَالُ قُلْتُ وَ مَا الْأَنْفَالُ قَالَ مِنْهَا الْمَعَادِنُ وَالْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ كُلُّ أَرْضٍ بَادَ أَهْلُهَا فَهَؤُلَاءِ.^۱

در این روایت نیز به صراحت و با استفاده از ادات عموم بیان شده است که تمامی زمین هایی که دارای رب نیستند، جزو انفال محسوب می شوند. بنابراین از جهت دلالت با اشکالی مواجه نیست، اما از جهت سند مرسل است.

دلیل چهارم: روایت عاصم بن حمید

كِتَابُ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: وَ لَنَا الصَّفِيُّ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ مَا الصَّفِيُّ قَالَ الصَّفِيُّ مِنْ كُلِّ رَقِيقٍ وَ إِبِلٍ يَبْتَغَى أَفْضَلُهُ ثُمَّ يُضْرَبُ بِسَهْمٍ وَ لَنَا الْأَنْفَالُ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ مَا الْأَنْفَالُ قَالَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَالْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ لَنَا مَا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كَانَتْ فَذَلِكَ مِنْ ذَلِكَ.^۲

این روایت نیز همانند روایت پیشین، دارای دلالت واضح و روشن است، اما به لحاظ سندی با اشکال مواجه است. تاکنون به سه روایت اشاره گردید که اراضی لارب لها را جزو انفال دانسته اند، اما به نظر ما هر سه روایت با اشکال سندی مواجه هستند.^۳ البته اکثر فقها که روایت اول را مطرح کرده اند، سند آن را تضعیف نکرده و پذیرفته اند؛ چون سند ذکر شده برای آن با مشکلی مواجه نیست، اما مسأله این است که اصل کتاب تفسیر علی بن ابراهیم برای ما ثابت نیست و لذا اگر کسی تفسیر علی بن ابراهیم را بپذیرد، می تواند با استناد به روایت نقل شده در آن، اراضی لارب لها را جزو منابع مالی حکومت اسلامی محسوب کند.

دلیل پنجم: مرسله حماد بن عیسی

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا الْجَارِيَةِ الْفَارِغَةِ وَ الدَّابَّةُ الْفَارِغَةُ وَ الثَّوْبُ وَ الْمَتَاعُ مِمَّا يُحِبُّ أَوْ يَسْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ وَ لَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالَ جَمِيعَ مَا يُتَوَبُّ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُتَوَبُّ فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَ قَسَمَ الْبَاقِيَ عَلَى مَنْ وَلِيَ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ لَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنْ صَالَحُوا صَلَاحًا وَ أَعْطَوْا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَ لَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ بَطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ الْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ لِأَنَّ الْغَضَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَ هُوَ وَارِثٌ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ يَعْوَلُ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۳۳.

۲. مستدرک الوسائل ۷: ۲۹۵.

۳. البته ممکن است بر اراضی لارب لها، عناوین دیگری از جمله «الاراضی المیتة» یا «الاراضی التي باد اهلها» صادق باشد و از این جهت جزو انفال محسوب شوند، اما در حال حاضر بحث در استناد به عنوان «لارب لها» است که اثبات آن با اشکال مواجه است.



جلسه: ۷۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

يَتْرُكُ شَيْئاً مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَقَدْ فَسَمَهُ فَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَالْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي كُلِّ أَرْضٍ
فُتِحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ ص إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَمَا كَانَ افْتِتَاحاً بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَأَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص -
فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ
الْحَدِيثُ.^۱

این روایت به لحاظ سندی، مرسله است و روایت مرسل حجت نیست. اما برای حجیت آن وجوهی قابل طرح است:

- ۱- به جهت عمل اصحاب بر طبق آن، مقبوله محسوب شده و حجت است.
- ۲- حماد بن عیسی جزو اصحاب اجماع است و روایات اصحاب اجماع قابل قبول است.
- ۳- شیخ کلینی در مقدمه کافی شهادت داده است که همه روایات کافی صحیح هستند. در نتیجه اگرچه سند روایت صحیح نیست، اما شیخ کلینی شهادت بر صدور روایت از امام علیه السلام داده است و با توجه به اینکه محتمل الحس و الحدس است، حمل بر شهادت حسی شده و حجت خواهد بود؛ چون ممکن است که روایت متواتر یا مستفیضه بوده و شیخ کلینی تنها یک سند آن را نقل کرده باشد.^۲

در این روایت نیز اراضی لاربّ لها جزو انفال شمرده شده است، اما تفاوت این روایت با روایت های پیشین در این است که مطلق نیست، بلکه قید میته بودن اضافه شده است که بر اساس آن، صرف عدم وجود ربّ برای زمین ها کفایت نمی کند و باید زمین میته هم شده باشد. در نتیجه شامل زمین های محیة نمی شود. بنابراین نسبت مرسله حماد بن عیسی با روایات پیشین، عموم و خصوص مطلق است و ممکن است گفته شود که باید روایات مطلق نیز حمل بر فرض میته بودن شوند.

در مقابل این ادعا ممکن است گفته شود که این دو دسته روایت متوافقی هستند و در متوافقیین حمل عام بر خاص صورت نمی گیرد بلکه خاص حمل بر ذکر مثال یا فرد غالب می شود؛ چون اکثر زمین هایی که بدون ربّ باقی می مانند، تبدیل به میته می شوند. به نظر ما با توجه به اینکه مرسله حماد بن عیسی در مقام تحدید وارد شده است، ظهور در احترازی بودن قید دارد و با توجه به این مطلب، در عین اینکه دو دسته روایت، مثبتین هستند، بین آنها تنافی رخ می دهد و برای حلّ تنافی، باید حمل مطلق بر مقید صورت گیرد. البته این مطلب در صورتی مطرح می شود که هر دو دسته روایت، به لحاظ سندی معتبر بوده و قابل اخذ باشند. اما اگر مرسله حماد بن عیسی معتبر نباشد و دسته دیگر معتبر باشد، به اطلاق آن روایات اخذ خواهد شد کما اینکه اگر روایات مطلق معتبر نبوده و صرفاً مرسله حماد به عیسی معتبر باشد، در خصوص زمین های میته ای که برای آنها ربّ وجود نداشته باشد، حکم می شود که جزو انفال محسوب می شوند.

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۵.

۲. بر اساس این مبنا اساساً سند روایت مورد بررسی و توجه قرار نمی گیرد و حتی اگر راوی ضعیفی در سند آن وجود داشته باشد، به جهت معتبر بودن شهادت شیخ کلینی مبنی بر صدور روایت از امام علیه السلام، روایت نقل شده معتبر خواهد بود.



نتیجه بحث این چنین است که با توجه به ضعف هر دو دسته دلیل، جزو انفال بودن عنوان «اراضی لاربّ لها» برای ما ثابت نیست، اما عدم اثبات آن مضّر به منبع مالی بودن آن نیست؛ چون در باب منابع مالی حکومت اسلامی، عناوین متعددی وجود دارد که بین برخی از آنها تداخل صورت می گیرد و حداقل این است که اراضی لاربّ لها که میته باشند، تحت اراضی موات داخل می شود.

مورد پنجم: زمین های معطل مانده

مورد پنجم از زمین هایی که جزو انفال شمرده شده، زمین هایی است که مالک، آنها را به مدت سه سال معطل باقی بگذارد. این عنوان تنها در کلام ابوالصلاح حلبی مطرح شده است.^۱ طبق بررسی هایی که انجام داده ایم، این عنوان صرفاً توسط ابوالصلاح حلبی مطرح شده و در کلام سایر فقها صرفاً از ایشان نقل شده است.^۲ البته ممکن است که در بین قدماء فقهای دیگری هم قائل به این نظریه بوده باشند، اما با توجه به اینکه کتب آنها به دست ما نرسیده است، این مطلب روشن نیست. ابوالصلاح حلبی برای این کلام خود استدلال نکرده و دلیل ایشان مشخص نیست، اما صاحب وسائل روایتی در کتاب احیای موات نقل کرده است که ممکن است مستند ابوالصلاح حلبی بوده باشد. در این روایت که توسط یونس نقل شده، آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ أَوْ رَجُلٍ عَنِ الرَّيَّانِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ قَالَ: قَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ تَعَالَى جَعَلَهَا وَقْفًا عَلَى عِبَادِهِ فَمَنْ عَطَلَ أَرْضًا ثَلَاثَ سِنِينَ مُتَوَالِيَةً لِيُغَيِّرَ مَا عَلَتْ أُخِذَتْ مِنْ يَدِهِ وَدُفِعَتْ إِلَى غَيْرِهِ وَ مَنْ تَرَكَ مُطَالَبَةً حَقًّا لَهُ عَشْرَ سِنِينَ فَلَا حَقَّ لَهُ.^۳

مفاد این روایت این چنین است که خداوند متعال زمین را وقف برای بندگان خود کرده و در اختیار آنها قرار داده است که معنای وقف کردن زمین برای بندگان به این است که برای استفاده کردن آنها بوده است و این گونه نیست که خداوند متعال زمین را خلق کرده باشد که انسان ها آن را بدون استفاده قرار دهند. بر اساس همین مطلب، در ادامه روایت با استفاده از فاء تفریع بیان شده است که اگر کسی زمینی را سه سال پشت سرهم و بدون علت معطل قرار داده باشد، آن زمین از او گرفته شده و به دیگری واگذار می شود. به نظر ما استدلال به این روایت برای اثبات اینکه زمین های معطل مانده، جزو انفال هستند، با اشکالاتی مواجه است:

اشکال اول: در این روایت اشاره ای نشده است که زمین معطل مانده، جزو انفال است بلکه صرفاً بیان شده است که زمین ها از صاحب آن گرفته شده و به دیگری واگذار می گردد و با توجه به اینکه قدرمیقن برای انجام این اقدام، حکومت اسلامی است، نهایتاً از این روایت استفاده می شود که حکومت اسلامی وظیفه دارد که برای آبادانی سرزمین اسلامی، این اقدام را انجام دهد کما اینکه در مباحث وظائف حکومت اسلامی، این مطلب بیان گردید. اما مدعا که جزو انفال بودن زمین های معطل مانده است، از این روایت استفاده نمی شود؛ چون در صورتی که جزو انفال باشد، بر حکومت اسلامی جایز است که هر گونه تصرفی در انفال داشته و حتی آنها را به صورت کلی به فروش برساند. در حالی که روایت ذکر شده اساساً مشتمل بر چنین اختیاراتی برای حکومت اسلامی نیست. اشکال دوم: بر فرض پذیرفته شود که بر اساس روایت، زمین های معطل مانده از ملک صاحب آن خارج شده و جزو انفال محسوب می شود، این مطلب با مدعای ابوالصلاح حلبی متفاوت است؛ چون ایشان به صورت مطلق زمین های معطل مانده را جزو انفال

۱. الکافی ۱۷۱.

۲. به عنوان مثال مرحوم آقای مؤمن در کتاب ولایت فقیه خود این مطلب را از ایشان نقل کرده است. البته در نهایت نظریه ایشان را نپذیرفته اند.

۳. وسائل الشیعة ۲۵: ۴۳۴.



جلسه: ۷۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

دانسته اند، اعم از اینکه تعطیل آنها به جهت عذر یا بدون عذر بوده باشد، در حالی که روایت ذکر شده، تعطیل کردن بدون عذر را مشمول این حکم دانسته است؛ لذا اگر به عنوان مثال شخصی زمین خود را باقی گذاشته باشد که با گذشت زمان، پس انداز داشته و به ساخت خانه یا باغ در آن بپردازد، در عین اینکه مدتی هیچ اقدامی انجام ندهد، موجب خارج شدن زمین از ملک او نمی شود. بنابراین روایت اخص از مدعا است.

اشکال سوم: ابوالصلاح حلبی به صورت مطلق بیان کرده اند که معطل باقی گذاشتن زمین ها به مدت سه سال موجب خروج آن زمین از ملکیت مالک می شود، اعم از اینکه متوالی بوده یا با فاصله صورت گرفته باشد، اما در روایت یونس، معطل ماندن زمین را مقید به متوالی بودن سه سال کرده است.

ممکن است در پاسخ به این اشکال بیان گردد که کلام ابوالصلاح حلبی از این جهت اطلاق ندارد و کلام ایشان نیز ظهور در معطل گذاشتن زمین به مدت سه سال پشت سرهم است.

اشکال چهارم: روایت ذکر شده در عین اینکه در مرأی و منظر فقها بوده و حتی در کتاب کافی نیز نقل شده است، مورد اعراض اصحاب واقع شده و غیر از ابوالصلاح حلبی، هیچ یک از فقها مطابق آن فتوا نداده اند. بنابراین روایت، شاذ و نادر محسوب می شود و روایت شاذ و نادر حجت نیست.

به نظر ما نسبت به این اشکال سه پاسخ قابل ذکر است:

پاسخ اول: فتاوی فقها در اختیار ما نیست تا روشن گردد که هیچ یک از فقها بر اساس این روایت فتوا نداده است. ممکن است تعدادی از فقها بر اساس آن فتوا داده باشند و فتوای آنان به دست ما نرسیده باشد. علاوه بر اینکه همان زمانی که شیخ کلینی این روایت را نقل می کرده است، از «عدة من اصحابنا» نقل کرده است که فقهای بزرگی همچون احمد بن ادریس، علی بن ابراهیم، محمد بن یحیی، احمد بن اسحاق، ابن قولویه، ابن بابویه جزو انفال بودن این زمین ها را نفی نکرده اند. بنابراین روایت در مرأی و منظر فقهای بزرگی بوده است و فتوای بر خلاف آن از آنها نقل نشده است. البته فتوای مطابق بر آن نیز نقل نشده است، اما عدم نقل فتوا با توجه به اینکه بسیاری از کتاب ها در اختیار ما قرار ندارد، به معنای اعراض آنها نیست.

پاسخ دوم: اعراض در صورتی محقق می شود که روایت به لحاظ سندی و دلالتی تام و تمام باشد، اما فقها مطابق با آن فتوا نداده باشند. اما روایت محل بحث به لحاظ سندی مردد بین ارسال و غیر ارسال است؛ چون در آن از تعبیر «عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ أَوْ رَجُلٍ عَنِ الرَّيَّانِ» ذکر شده است. در نتیجه ممکن است عدم فتوای فقها به جهت اشکال سندی آن بوده باشد و اثبات نمی شود که فقها محتوای آن را قابل التزام نمی دانسته اند، اما ابوالصلاح حلبی وثوق و اطمینان به صدور روایت داشته است و یا اینکه کلام شیخ کلینی در مقدمه کافی را حجت دانسته و بر اساس آن فتوا داده است.

پاسخ سوم: اساساً روایت یونس دلالت بر جزو انفال بودن زمین های معطل مانده ندارد که عدم فتوای فقها مطابق با آن، به معنای اعراض از این مطلب بوده باشد.

اشکال پنجم: روایت یونس به لحاظ سندی با اشکال مواجه است؛ چون در آن از تعبیر «عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ أَوْ رَجُلٍ عَنِ الرَّيَّانِ» استفاده شده است و به همین دلیل مشخص نیست که سهل بن زیاد مستقیم از ریان بن صلت نقل کرده باشد و احتمال وجود دارد که شخصی که خصوصیات او مشخص نیست، واسطه شده باشد. در نتیجه مردد بین مرسله و غیر مرسله است. علاوه بر اینکه



جلسه: ۷۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

سهل بن زیاد مورد اختلاف است و عده ای از بزرگان و فقها از جمله شیخ طوسی تصریح به ضعف او کرده اند. بنابراین سهل بن زیاد از نظر رجالیون و قدماء تضعیف شده است. تعدادی از متأخرین نیز قائل به عدم حجیت روایت های سهل بن زیاد شده اند. البته به نظر ما سهل بن زیاد قابل توثیق است و از بین توثیق و تضعیف ایشان، توثیق او مقدم می شود. توضیح مطلب این است که تعبیر نجاشی در مورد سهل بن زیاد این چنین است: «سهل بن زیاد أبو سعید الآدمی الرازی کان ضعیفا فی الحدیث، غیر معتمد فیه. و کان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و أخرجه من قم إلى الري و کان یسکنها»^۱ بر اساس این عبارت، احمد بن محمد بن عیسی قائل به غالی بودن سهل بن زیاد بوده و به همین دلیل ایشان را از قم اخراج کرده است. در نتیجه منشأ تضعیفات سهل بن زیاد، همین اقدام احمد بن محمد بن عیسی بوده است؛ در حالی که حساسیت احمد بن محمد بن عیسی نسبت غلو، بسیار زیاد بوده و حتی کسانی هم که فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کرده اند، در نظر ایشان غالی بوده و تضعیف می شده اند. بنابراین سهل بن زیاد اساساً غالی نبوده است و در هیچ روایتی از ایشان غلو مشاهده نشده است؛ چون فضائل اهل بیت علیهم السلام غلو محسوب نمی شود.^۲ بر فرض هم ایشان غالی بوده باشد، صرف غالی بودن دلیل بر کذاب بودن نیست؛ چون غلو مربوط به امور اعتقادی است و نقل خبر حکایت از مباحث فقهی است^۳، کما اینکه روایت راویان غیرشیعی که از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده باشند، به صرف اینکه راوی شیعه نیست، رد نمی شود؛ چون وجود اشکال در اعتقاد راوی، ملازم با دروغگو بودن او نیست. نکته دیگر این است که فرضاً نقل فضائل این چنینی غلو باشد، روشن نیست که سهل بن زیاد جعل کرده باشد بلکه ممکن است که توسط سایرین جعل شده و در بین روایات راویان پیشین قرار داده شده باشد. البته در زمان امام رضا علیه السلام، یونس بن عبدالرحمن زحمت فراوان کشیده و روایات جعلی را از بین روایات خارج کردند، اما ممکن است کماکان تعدادی از روایات جعلی باقی مانده باشد.

نتیجه این است که احتمال قوی وجود دارد که منشأ تضعیف سهل بن زیاد، نسبت دادن غلو به ایشان بوده باشد که تضعیفات از این قبیل، حجیت عقلانی نخواهد داشت. به همین دلیل توثیق سهل بن زیاد، بدون معارض باقی می ماند. البته در عین حال، روایت از حیث سند به اشکال مواجه بوده و از حجیت ساقط است؛ چون مورد بین مرسل و مسند است الا اینکه این اشکال نیز با یکی از دو طریق ذیل حل گردد:

طریق اول: روایت در کتاب کافی نیز نقل شده و طبق مبنای حجیت تمامی روایات کافی، این روایت نیز قابل استناد خواهد بود. طریق دوم: ظاهراً مقصود از یونس، یونس بن عبدالرحمن است و طریق شیخ طوسی به کتب و روایات یونس بن عبدالرحمن قابل تصحیح است؛ چون اگرچه این طریق مشتمل بر اسماعیل بن مرار، صالح بن سندی و محمد بن عیسی بن عبید است که اسماعیل بن مرار و صالح بن سندی دارای توثیق خاص نیستند و محمد بن عیسی بن عبید نیز دارای توثیق و تضعیف است، اما هر سه راوی

۱. رجال النجاشی ۱۸۵.

۲. اعتقاد قدما در باب غلو به گونه ای بوده است که شیخ صدوق اعتقاد به عدم سهو در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مرتبه ای از غلو دانسته اند.

۳. منشأ اینکه غالیا را کاذب می دانسته اند، این است که در نظر آنها امام علیه السلام چنین مطالبی بیان نمی کنند. شبیه آنکه مرحوم کشی در مورد احمد بن محمد بن عیسی بیان کرده است که بین احمد بن محمد بن عیسی و یونس بن عبدالرحمن رابطه خوبی وجود نداشته است و لذا ممکن است روایاتی که علیه یونس بن عبدالرحمن نقل شده است، توسط احمد بن محمد بن عیسی جعل شده باشد. به عنوان مثال در روایت نقل شده است که امام علیه السلام کتاب یونس بن عبدالرحمن را بر زمین زده و بیان فرموده اند: «هذا کتاب ابن زان و ابن زانیه». مرحوم کشی بعد از نقل این روایت، احتمال داده است که این روایت را احمد بن محمد بن عیسی جعل کرده باشد؛ چون یونس را اهل بدعت می دانسته است و به او بهتان زده است. بنابراین شبهات این چنینی وجود دارد و تضعیفاتی که مستند به غلو بوده باشد، اعتبار نخواهند داشت.



جلسه: ۷۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

قابل توثیق بوده و مشکل طریق شیخ طوسی قابل حل است. با تصحیح این طریق، می توان از نظریه تعویض سند استفاده کرد. البته تعویض سندی که در اینجا مطرح شده، از این ویژگی برخوردار است که خود شیخ طوسی این روایت را نقل نکرده است بلکه صرفاً شیخ کلینی نقل کرده است. اما با توجه به اینکه کتاب کافی از روایات شیخ طوسی است و شیخ طوسی به آن طریق دارد، در واقع کتاب کافی نیز یکی از کتاب های شیخ طوسی محسوب می شود. بنابراین در واقع شیخ طوسی این روایت را روایت کرده است و روایت ایشان محسوب می شود. از طرف دیگر شیخ طوسی به همه کتب و روایات یونس بن عبدالرحمن طریق ذکر کرده است که آن سند، جایگزین سند روایت محل بحث می شود.

تاکنون به بررسی سندی و دلالتی روایت ذکر شده پرداخته شد و روشن گردید که از دو جهت با اشکال مواجه است و اثبات اینکه زمین های معطل مانده جزو انفال هستند، با استناد به این روایت ممکن نیست؛ خصوصاً اینکه اساساً در کلام مشهور متأخرین هیچ اشاره ای به این عنوان نشده است.